

مقدمه

یکی از مهم‌ترین سرزمین‌هایی که مسلمانان در اواخر قرن اول هجری موفق به فتح آن شدند، سرزمین اسپانیا (اندلس) است. فتح اسپانیا در زمانی روی داد که مسلمانان موفق شده بودند سراسر منطقه شمال آفریقا را تصرف کنند. هنگامی که مسلمانان به فرماندهی طارق بن زیاد قدم به خاک این سرزمین نهادند بدون اینکه با مقاومت عمده‌ای روبه‌رو شوند، در مدت زمان کوتاهی توانستند سراسر این منطقه را تسخیر کنند. فتح سریع قسمت اعظم اسپانیا، پرتغال و بخش‌هایی از جنوب فرانسه در همان سال‌های اولیه ورود مسلمانان به اسپانیا اگرچه بیانگر واقعیت‌های آن روز دنیای اسلام و نمایانگر نفوذ و قدرت فوق‌العاده اسلام از دو بعد ایدئولوژی و قدرت نظامی آن است، اما به نظر می‌رسد تحلیل عدم مقاومت جدی ساکنان این مناطق در برابر ورود نیروهای فاتح، نیازمند طرح سؤال‌هایی در راستای تبیین چرایی این فتح عظیم می‌باشد. این پژوهش با طرح این سؤال که آیا اوضاع داخلی اسپانیا در آستانه ورود مسلمانان از عوامل مؤثر در فتح این سرزمین بوده یا خیر، در پی آن است که نقش احتمالی اوضاع داخلی اسپانیا در هنگام فتح آن توسط مسلمانان را، تحلیل و بررسی کند. اسپانیا در هنگام فرمانروایی مسلمانان بر سواحل نزدیک و جزایر مجاور آن، سال‌ها بود که تحت تسلط حکومت گوت‌ها قرار داشت. این قوم که در ابتدای قرن پنجم میلادی با شکست دادن رومیان موفق شده بودند به سرزمین اسپانیا دست یابند. گوت‌ها هرچند در ابتدا مردمانی جنگجو و سلحشور بودند اما به نظر می‌رسد در آستانه حمله مسلمانان دچار ضعف و انحطاط شده و اسپانیا از اوضاع نابسامان داخلی رنج می‌برد. این نکته فرضیه اصلی مقاله پیش‌روی را تشکیل می‌دهد.

جغرافیای طبیعی اسپانیا

کشور اسپانیا واقع در جنوب غربی قاره اروپا بالغ بر ۸۵ درصد شبه‌جزیره ایبریا (Iberian Peninsula) را به خود اختصاص داده است. اسپانیا به انضمام پرتغال، شبه‌جزیره مربع‌الشکلی است که فقط از طرف شمال شرقی به اروپا، یعنی به کشور فرانسه متصل می‌باشد. البته این سرزمین را یک رشته جبال عظیم و بلند موسوم به پیرنه (pyrnees) که به منزله دیوار عظیمی است، از اروپا جدا می‌سازد، و اطراف دیگر این سرزمین را آب احاطه کرده است. حد شمالی اسپانیا به خاک فرانسه یا سلسله جبال پیرنه و اقیانوس اطلس یا خلیج بیسکای (گاسکنی) (Bay of Biscay) می‌رسد، و از طرف مغرب به اقیانوس اطلس و پرتغال محدود است، و از طرف جنوب به اقیانوس اطلس، تنگه جبل الطارق و دریای

بررسی اوضاع داخلی اسپانیا در آستانه فتح اسلامی

sajaddadfar@yahoo.com

سجاد دادفر / استادیار دانشگاه رازی کرمانشاه

دریافت: ۱۳۹۱/۱۱/۲۹ - پذیرش: ۱۳۹۲/۴/۲۳

چکیده

فتح اسپانیا و پیروزی‌های بعدی مسلمانان در این منطقه از جهان، که در تاریخ فتوح از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. اسپانیا اولین منطقه از اروپاست که مسلمانان موفق شدند در زمان کوتاهی آن را تسخیر نمایند. هدف این نوشتار، بررسی و تحلیل این پیروزی به لحاظ اوضاع داخلی اسپانیا در آستانه ورود مسلمانان و تأثیر احتمالی این اوضاع در موفقیت نیروهای فاتح می‌باشد. از این رو ضمن بیان مختصری از تاریخچه فتوح در منطقه شمال آفریقا، اوضاع داخلی اسپانیا به‌عنوان یکی از فرضیه‌های احتمالی در فتح این سرزمین توسط مسلمانان مورد بررسی قرار گرفته است.

کلیدواژه‌ها: اسپانیا، اندلس، فتوح، ویژگی‌ها، امویان و طارق بن زیاد.

مدیترانه امتداد یافته و از سوی مشرق مجدداً به دریای مدیترانه محدود می‌شود. از حیث مساحت، به غیر از پرتغال کنونی که کمتر از یک پنجم شبه‌جزیره ایبریا را به خود اختصاص داده است (The Encyclopaedia of Islam, 1690, p. 486)، سرزمین اسپانیا با احتساب جزایر واقع در سواحل شرقی دریای مدیترانه، موسوم به جزایر بالئار (Balearic Islands) و قناری (Canary Islands) در سواحل غربی آفریقا مجموعاً ۵۰۴۷۸۲ کیلومتر مربع را شامل می‌شود (اسلامی‌زاد، ۱۳۷۵، ص ۲). در واقع، شبه‌جزیره ایبریا به شکل چهارضلعی نامنظمی است که بخش اعظم آن را فلات مزه‌تا (Meseta) تشکیل می‌دهد. ارتفاع متوسط این فلات حدود ۶۱۰ متر است که از شمال به جنوب به تدریج از ارتفاع آن کم می‌شود. این فلات تقریباً به‌طور کامل توسط رشته‌کوه‌های کانتابریا (Cantabrian Mountains) در شمال، ایبریا در شرق، سیرانوادا (Sierra Nevada) در جنوب و نیز رشته‌کوه‌های کم‌ارتفاعی در منطقه مرزی میان اسپانیا و پرتغال محصور شده است. فلات مزه‌تا به‌وسیله رشته‌کوه‌های مرکزی یا آنچه کوردیلرا کاربتو و تونیکا (Cordillera Carpetovtonica) نامیده می‌شود به دو قسمت تقسیم می‌شود. رشته‌کوه اخیر از شمال شرق فلات مزه‌تا شروع شده و پس از گذشتن از شمال مادرید به مرزهای میان اسپانیا و پرتغال می‌رسد (Aguadoble, 1950, p. 43). بدین ترتیب، خاک اصلی اسپانیا به پنج منطقه جغرافیایی قابل تفکیک به‌وسیله رشته‌کوه‌ها و رودخانه‌ها تقسیم می‌ود. این مناطق عبارت‌اند از:

۱. مناطق دره ابرو (Rio Ebro) در غرب و جنوب غربی؛
۲. منطقه دره رود، گودالکیویر (Guadalquivir) در جنوب؛
۳. منطقه ساحلی والنسیا (Valencia) در شرق؛
۴. منطقه کوهستانی کاتالونیا (Catalonia) در شمال شرقی؛
۵. منطقه کوهستانی شمال در مجاورت اقیانوس اطلس (Dozy, 1881, p.12).

ارتفاع اسپانیا و پرتغال بعد از سوئیس مرتفع‌ترین قطعه اروپا به‌شمار می‌رود. جزایر آتشفشانی قناری مرتفع‌ترین نقاط قلمرو اسپانیا را تشکیل می‌دهند و بلندترین قله اسپانیا به نام تیده با ۳۷۱۸ متر ارتفاع در جزیره‌ای به نام تنریف از مجموعه جزایر مزبور واقع شده است (Ibid).

### جغرافیای انسانی اسپانیا

سرزمین اسپانیا از زمان‌های خیلی قدیم مسکونی بوده است. باستان‌شناسان در پاره‌ای از قسمت‌های شبه‌جزیره ایبری بقایای ساکنان ماقبل تاریخ را یافته‌اند. از میان این بقایای تاریخی حجاری‌های آلتامیرا،

متعلق به دوره پالئولیتیک، از همه معروف‌تر بوده و شهرت خاصی دارد (اسلامی‌زاد، ۱۳۷۵، ص ۲). لکن مطلبی که همواره درباره آن بحث و گفت‌وگو می‌شود، نژاد حقیقی ساکنان شبه‌جزیره ایبری است. یکی از فرضیه‌هایی که بیشتر بر روی آن تأکید شده این است که ایبرها نخستین قومی بودند که به سرزمین اسپانیا حمله کردند. ایبرها در آفریقای شمالی ساکن بوده و از جنوب به خاک اسپانیا هجوم آوردند. ایبرها نه تنها در شبه‌جزیره ایبری، بلکه به جنوب فرانسه نیز نفوذ کرده و تا شمال ایتالیا پیش رفتند (کالمت، ۱۳۶۸، ص ۱۵-۱۶). تارتس‌ها (tartes)، سلت‌ها (selt)، کارتاژها (Carthaginian) و فنیقی‌ها (phoenician) از جمله اقوام دیگری هستند که در اسپانیا سکونت داشته و برخی از آنان نظیر کارتاژها دارای مستعمراتی داشته‌اند (لوبون، بی‌تا، ص ۳۲۴).

در دویست سال قبل از میلاد مسیح، جنگ دوم پونیک واقع شد که در نتیجه آن، رومیان با شکست دادن کارتاژها بر سرزمین اسپانیا مسلط شدند. رومیان تا قرن پنجم میلادی بر اندلس حکومت کردند (آیتی، ۱۳۴۰، ص ۹-۱۰). اما از قرن چهارم میلادی به بعد ظهور ژرمن‌ها در عرصه سیاسی دنیای آن روز و پیروزی آنان بر نیروهای امپراتوری روم باعث شد که نه تنها تاریخ اسپانیا، بلکه مسیر تاریخ اروپا به‌طور کلی تغییر یابد (آل‌علی، ۱۳۷۰، ص ۹-۱۰). اسپانیا اگرچه در متهی‌الیه متصرفات روم قرار داشت، اما از تهاجم ژرمن‌ها در امان نماند. ابتدا دستجات وانдал (Vandal)، سوئی (suebi) و آلانی (Alani) در سال ۴۰۹ م از جبال پیرنه گذشته و از دامنه‌های جنوبی آن سرازیر شده و به قتل و غارت پرداختند (Dozy, 1932, p. 27). وانдал‌ها به دو دسته تقسیم شدند، یک دسته به طرف شمال و دسته دیگر به طرف جنوب حرکت کردند. سوئی‌ها در ایالت گالیسی (Ghalysia) مسکن گزیدند و بالاخره آلانی‌ها به طرف پرتغال و دسته دیگر به مرکز فلات هجوم بردند (کالمت، ۱۳۶۸، ص ۲۷). چهارمین طایفه ژرمن‌ها که از همه قبایل دیگر مقتدرتر بوده و در واقع بازوی پرتوان آنها به حساب می‌آمدند و پس از دستجات اولیه وارد اسپانیا شدند، ویزیگوت‌ها بودند. این اقوام، تحت فرمان سلطان خود، آلاریک پس از تاخت و تاز در روم شمالی و ایجاد خرابی و حریق فراوان در شهر روم به طرف گل (یا گالیا در جنوب فرانسه) برگشته و درحالی‌که کنستانس، سردار رومی، آنها را تعقیب می‌کرد، از جنوب گل عبور نموده و با عبور از کوه‌های پیرنه وارد بندر بارسلون شدند (همان، ص ۲۷-۲۸).

ورود قوم ویزیگت به اسپانیا در سال ۴۱۵ م و استقرار آنان در این کشور، آثار ملامت‌بار و حزن‌انگیزی برای اهالی این شبه‌جزیره باقی گذارد. یکبار مهاجمان وانдал، سوئی و آلانی هنگام ورود به نقاط مختلف به خرابکاری پرداختند و بار دیگر، ویزیگوت‌ها به‌منظور از بین بردن این رقبا و

مخالفان باقیمانده، آبادی‌ها و آثار تمدن موجود را منهدم ساختند. مورخان اروپایی و محققان جامعه‌شناس برای پیشروی سریع گوت‌ها در شبه‌جزیره ایبریا و سقوط امپراتوری روم در این منطقه، علل و عوامل بسیاری ذکر کرده‌اند که مهم‌ترین آنها ضعف دولت مرکزی روم، بی‌عدالتی اجتماعی و اختلاف طبقاتی است. از نظر ضعف دولت مرکزی کار به آنجا رسید که آخرین امپراتوری، آن‌قدر توانایی و قدرت نداشت که بتواند اسپانیا را از حالت بدبختی و بیچارگی نجات بخشد. دوزی در این مورد می‌نویسد که در این تاریخ، امپراتوری به ظاهر عظیم روم در تمام سرزمین‌های تحت حکومت و تصرف خود قادر نبود که حتی نام خود را بر آنها حفظ کند (Dozy, 1932, p. 45).

وحدت شبه‌جزیره ایبری در زمان حاکمیت گوت‌ها که نخستین بار در تاریخ اسپانیا بود اتفاق می‌افتاد، اسپانیا را به صورت یک واحد سیاسی و نژادی درآورد که اهمیت خاصی داشت، زیرا شناخت یونان باستان از این سرزمین به غرب و قسمت‌هایی از جنوب آن محدود می‌شد. رومی‌ها نیز این سرزمین را به ایالت‌های مختلف، اما بی‌ارتباط با هم تقسیم می‌کردند. پایتخت شبه‌جزیره ایبری در دوره رومی‌ها، تاراگونا (تاراگو) واقع در جنوب بارکینو (بارسیون، برشلونه یا بارسلون) بوده است. این در حالی است که گوت‌ها تمامی این شبه‌جزیره را یک کشور قلمداد کرده و تولدو یا طلیطله (Toledo) را که شهری مرکزی و در وسط شبه‌جزیره واقع بود، به پایتختی برگزیدند. بدین ترتیب، گوت‌ها آخرین قومی بودند که پیش از حمله مسلمانان به اسپانیا در این سرزمین قدرت و حاکمیت را در دست داشتند (masdeu, 1940, p. 33).

### فتح اسلامی شمال آفریقا

پیش از فتح اسپانیا، شمال آفریقا از جمله مناطقی بود که توسط مسلمانان فتح شد. فتح این منطقه اگرچه به سختی و با صرف وقت و نیروی انسانی فراوانی به دست آمد، اما در نهایت، زمینه را برای ورود مسلمانان به سرزمین اسپانیا فراهم کرد. پس از رحلت پیامبر ﷺ، ابوبکر در سال سیزدهم هجری پس از بازگشت از سفر حج، سپاهی را به منظور اعزام به شام تجهیز کرد (ابن اثیر، ۱۹۸۷م، ص ۲۵۲). این سپاه که طبری تعداد آن را ۴۶ هزار نفر ذکر کرده است (طبری، ۱۳۷۵، ص ۱۵۳۵)، موفق شد سپاهیان روم به فرماندهی هرقل، امپراتور این سرزمین را در نبرد یرموک شکست دهد. پس از این پیروزی عملاً دروازه‌های شام به روی مسلمانان گشوده شد، چنان‌که در زمان خلافت عمر سراسر این منطقه توسط مسلمانان تسخیرگردید (بلاذری، ۱۳۶۷، ص ۱۹۵).

پس از فتح شامات، مسلمانان ناگزیر از فتح منطقه حساس و مهم مصر بودند. وضعیت داخلی مصر در آستانه حمله مسلمانان نابسامان بود و مردم از حکومت رومیان رضایت نداشتند (ابن عبدالحکم،

۱۹۱۴م، ص ۴۹). در چنین شرایطی بود که عمروعاص تصمیم گرفت به مصر حمله کند. در مورد کیفیت فتح مصر اختلاف نظر وجود دارد که برخی فتح آن را به صلح و برخی به جنگ می‌دانند (یعقوبی، ۱۳۷۴، ص ۳۳). بدین ترتیب، مسلمانان با فتح مصر موفق شدند تا حدود حبشه در طرف جنوب و لیبی در طرف مغرب را به تصرف خود درآورند (بلاذری، ۱۳۶۷، ص ۳۱۷-۳۱۸). فتح این مناطق، آخرین پیروزی عمروعاص و پایان دوره فتوح در مغرب، در زمان عمر است. عثمان پس از اینکه به خلافت رسید عمروعاص را عزل و عبدالله بن سعد بن ابی‌سرح را به ولایت مصر گماشت (یعقوبی، ۱۳۷۴، ص ۵۸).

در دوران خلافت عثمان، جز چند حمله عبدالله بن سعد بن ابی‌سرح به افریقیه و چند عملیات کوچک نظامی در جنوب مصر، تحركات جدی در مغرب صورت نگرفت. پس از اینکه دولت امویان به رهبری معاویه شکل گرفت یکبار دیگر توجه به مغرب از سر گرفته شد و والی پیشین، یعنی عمروعاص که در عصر عثمان عزل شده بود، دوباره به عنوان حاکم مصر انتخاب گردید. البته طمع عمروعاص به مال و حکومت از یکسو، و هوشیاری معاویه از سوی دیگر و نیز نگرانی دمشق از شورش و تمرد بربرها در هر فرصت ممکن، باعث شد تا امویان، افریقیه را استانی مستقل از مصر، و تابع مستقیم دمشق در نظر بگیرند (مونس، ۱۹۸۰، ص ۳۵). معاویه در پی این تصمیم، عقبه بن نافع را به عنوان والی مغرب برگزید. اولین و مهم‌ترین کاری که عقبه انجام داد بنای شهری جدید به عنوان مرکز فرماندهی برای ساکنان عرب مسلمان بود تا با آسودگی خاطر و با فرماندهی از این شهر، گشایش و تسخیر شهرهای مغرب یکی پس از دیگری فراهم آید (ابن عذاری، بی‌تا، ص ۵). بدین ترتیب، شهر قیروان در جنوب قرطاجنه یا کارتاژ به مدت چهارسال بنا شد (ابن عبدالحکم، ۱۹۱۴، ج ۱، ص ۲۱۴).

اما در همین زمان که مسلمانان مقیم مغرب با تأسیس شهر قیروان می‌رفتند تا با انسجامی که گرفته بودند، سراسر شمال آفریقا را مسخر شوند، معاویه، عقبه بن نافع را عزل و به جای او ابوالمهاجر دینار را منصوب کرد. این شخص، پنج سال در مغرب اقامت داشت و در این مدت برخلاف عقبه که فردی جنگجو بود، تلاش کرد تا با گفت‌وگو و گشودن باب مصالحه به اهداف خود دست یابد (بیضون، ۱۴۰۶ق، ص ۴۱).

با مرگ معاویه و در زمان حکومت یزید یکبار دیگر ابوالمهاجر عزل و عقبه بن نافع مجدداً به استانداری افریقیه منصوب شد. عقبه پس از بازگشت به مغرب، زهیر بن قیس را در قیروان گذاشت و خود به طرف مناطق مرکزی مغرب، یعنی مغرب‌الاولی حرکت کرد و مناطقی از آن بخش را فتح کرد. البته در همین زمان یکی از قبایل بربر به نام اوربه از این فرصت استفاده کرده و با رهبری کسلیه بن لمزم

بُرسی در محرم سال ۶۴ق به قیروان حمله کرده و پس از نبردی سنگین این شهر را که در واقع دارالحکومه مسلمانان در مغرب بود را تصرف کردند (ابن عذاری، بی تا، ص ۳۰). عقبه با شنیدن این خبر به سوی قیروان بازگشت، اما در جنگی که حادث شد به قتل رسید (بلاذری، ۱۳۶۷، ص ۳۲۸). از این زمان به مدت ده سال اوضاع این منطقه آشفته و نامستقر بود تا اینکه عبدالملک بن مروان، حسان بن نعمان را مأمور آفریقه نمود. این شخص در مدت کوتاهی تمام موانع را از پیش برداشته و با شکست طرفداران کسلیله که بعد از قتل رهبر خود، بر گرد زنی بربر به نام کاهنه جمع شده بودند، شهر قیروان را دوباره تصرف کرد و اعراب بار دیگر از دیوارهای برقه گرفته تا سواحل آتلانتیک در تمام این حدود فوق و استیلا یافتند (علی، ۱۳۶۶، ص ۴۴).

پس از چندی دشمنان حسان نزد خلیفه اموی و برادر وی، عبدالعزیز بن مروان که والی مصر بود، از او بدگویی کرده و گفتند که حسان قصد استقلال و خروج علیه خلیفه دارد، در نتیجه عبدالعزیز او را فراخواند و از ولایت مغرب عزل کرد و به جای وی موسی بن نصیر را گماشت (ابن عذاری، بی تا، ص ۳۵). این فرمانده همان کسی است که نقشه فتوحات شبه جزیره ایبریا یا اندلس را عملی کرد. موسی بن نصیر بعد از مرگ عبدالملک و در زمان خلافت ولید در سمت خود ابقا شد. موسی بعد از آنکه موفق شد با شکست قوای متحد بربر امنیت را به منطقه بازگرداند، به منظور دفاع از ثغور، کارخانه بزرگی نزدیک خرابه‌های قرطاجنه (کارتاژ) برای ساخت کشتی تأسیس کرد (بلاذری، ۱۳۶۷، ص ۳۳۱) و این گونه مسلمانان قدرت خود را در سراسر آفریقه، از دریا و خشکی، بسط دادند، تنها شهر سبته در انتهای دریای مدیترانه و در شرق طنجه در تصرف مسیحیان باقی مانده بود. سبته در این زمان در تصرف اسپانیا بود و یکی از امرای گوت یا فرنگان که کنت یولیان نامیده می شد، بر آن فرمان می راند. سبته به سبب وضع خاص طبیعی و هوشیاری فرمانروایش توانست هجوم مسلمانان را با آنکه از جنوب و مغرب آن در محاصره داشتند، باز پس زند (عنان، ۱۳۶۶، ص ۲۳). در این زمان موسی پیوسته در این اندیشه بود تا با عبور از دریای پیش روی و فتح شهر سبته، دامنه متصرفات خود را در آن سوی دریای پهناور ادامه دهد. تحقق این امید و آرزو مدت زمان زیادی طول نکشید و چندی بعد مسلمانان موفق شدند با دستیابی بر شهر سبته وارد خاک اسپانیا شده و در اندک زمانی کوتاه این سرزمین را تصرف کنند.

### شرایط سیاسی، نظامی، فرهنگی و اجتماعی اسپانیا در آستانه حمله مسلمانان ویزیتگوت‌ها و ساختار سیاسی اسپانیا

اسپانیا در آن هنگام که فرمانروایی مسلمانان بر سواحل نزدیک و جزایر مجاور آن گسترش یافته بود، در

زیر فرمان گوت‌ها بود و پیش از آن همانند آفریقه، سه قرن فرمانبردار رومیان بود. چون سلطنت روم برافتاد و قبایل ژرمن در اوایل قرن پنجم میلادی بر آن استیلا یافتند، متصرفات غربی روم را میان خود تقسیم کرده و بر ایتالیا و فرانسه و اسپانیا تسلط یافتند و اسپانیا در این تقسیم نصیب گوت‌ها شد. نظام پادشاهی در میان گوت‌ها انتخابی بود. به این معنا که بعد از مرگ پادشاه، عده‌ای از بزرگان و امرای کشور گردهم می آمدند و از میان خود یک نفر را برای سلطنت انتخاب می کردند. چنین نظامی طبعاً به بروز رقابت میان امرا و بزرگان گوتی می انجامید (مونس، ۱۳۷۳، ص ۲۱). پس از مرگ هر پادشاهی مجلس نجیب‌زادگان می‌بایست از میان خود یکی را به پادشاهی انتخاب کند. کوشش بعضی از پادشاهان برای اینکه فرزندان خود را در کارها شرکت داده و آنان را برای قبول مسئولیت و پادشاهی آماده نمایند و احیاناً رقبای مخالف را نیز به گونه‌ای از میان بردارند، وسیله دیگری برای نارضایتی نجیب‌زادگان و اختلاف آنها با پادشاه بود (آل علی، ۱۳۷۰، ص ۲۱). برای مثال، در زمان ویتیزا (Witiza) - یکی از پادشاهان گوت که مورخان عرب و از جمله ابن قوطیه از وی تحت عنوان غیطشه نام می‌برند - (ابن قوطیه، بی تا، ص ۳۰). در سال ۶۷۸م وی کوشش کرد تا فرزند خود/اخیلا (Akhila) را برای جانشینی خود آماده کند. بنابراین، او را به عنوان دوک استان، تارکونسیس (Tarraconensis) به شمال شرقی کشور روانه کرد، ولی بعد از مرگ ویتیزا بسیاری از بزرگان گوت حاضر نشدند که از کودکی چون اخیلا اطاعت کنند (وات، ۱۳۵۹، ص ۱۰). بنابراین، تعدادی از سران گوت که در تولدو اقامت داشتند، بنای نافرمانی گذاشته و بزرگان گوتی مقیم در اطراف و اکناف نیز در مناطق خود اعلام استقلال کردند. آتش جنگ میان رقبای سیاسی شعله‌ور شد و اقامت ملکه و فرزندش را در تولدو با مشکل روبه‌رو کرد و مجبور شدند از شهر فرار کنند. این هرج و مرج و ناآرامی حدود یک سال و نیم به درازا کشید. در این مدت رخرزیندو که ویتیزا قبل از مرگ خود، او را به سرپرستی/اخیلا انتخاب نموده بود، توانست یاران زیادی برای خود فراهم آورد. همچنین با اظهار دوستی و محبت به توده روم - ایبر کشور اعم از روستاییان و شهرنشینان - آنان را در کنار خود قرار داد. دشمنان رخرزیندو دریافتند که وی به زودی خواهد توانست به آشوب و هرج و مرج پایان دهد و اوضاع را به سود خاندان سلطنتی استقرار بخشد. از این رو، گروهی از آنان گردهم آمده و خود را «شورای شیوخ و بزرگان» خواندند و این حق را برای خود قائل شدند که به صلاح دید خود وضعیت حکومت گوت‌ها را سامان بخشند. بنابراین، آنان از میان خود فردی موسوم به رودریگو یا رودریک را برگزیده و او را به عنوان پادشاه، جانشین ویتیزا معرفی کردند و خود را برای یاری دادن او و از میان برداشتن رقبایش و پیکار مسلحانه با آنها آماده ساختند

(ابن قوطیه، بی تا، ص ۳۰). به اتفاق تمامی متون تاریخی، گروهی که با رودریک بیعت کردند، همگی از سران و اعیان گوتی بودند که هدفشان از این گردهمایی نیز نجات حکومت گوت‌ها و تحکیم پایه‌های سست و لرزان آن بود (مونس، ۱۳۷۳، ص ۳۵-۳۶). اما با تجزیه و تحلیل مطلب فوق و طرح فرضیه‌ای خاص، اگر موضوع کمک گرفتن رخنینلو از ایبر، روم‌ها را به منظور تثبیت کار/خلیا که در بالا بدان اشاره شد، در کنار این مطلب قرار دهیم، به راحتی می‌توان نتیجه گرفت که موضوع صرفاً یک اختلاف میان زعمای گوت بر سر کسب مقام سلطنت نبوده، بلکه در آن رنگی از انقلاب مردم علیه گوت‌ها و تمایل به رهایی از چنگال بزرگان و اشراف آنان وجود داشته است. شاید این نتیجه‌گیری به ما اجازه دهد تا بر واقعیتی تأکید ورزیم و آن اینکه حکومت گوت‌ها در نظر مردم شبه جزیره ایبری حکومتی ملی و خودی نبوده است، بلکه بیشتر آنان این حکومت را حکومتی بیگانه می‌دانستند که مردم در سایه آن آزارها و ستم‌ها دیده و بارها کوشیدند تا خود را از شر آن رهایی بخشند (وات، ۱۳۵۹، ص ۸-۹).

گوستاولویون در مورد نظام پادشاهی اسپانیا قبل از ورود مسلمانان به این سرزمین می‌نویسد:

یکی از بدیختی‌هایی که دامنگیر گوت‌ها شده بود، این بود که پادشاه، انتخابی بود و از این رو مقام سلطنت هواخواهان بسیاری پیدا کرده و علی‌الدوام میان هریک از هواخواهان سلطنت و طرفدارانشان با دیگری جنگ و نزاع بر پا بود و این جنگ‌ها یکسره، پایه‌های دولت گوت‌ها را متزلزل ساخته بود و از این رو اشراف و امرای لشکر نیز مورد اعتماد نبودند (لویون، ص ۳۲۵-۳۲۶).

کالمت در این باره می‌گوید:

احراز مقام سلطنت به وسیله اخذ آراء انجام می‌گرفت و تنها طبقه مخصوصی از اعیان و اشراف و نجبا حق رأی داشتند و پادشاه باید دارای خصایل برجسته نژادی و خون پاک ژرمن می‌بود. به هر حال، تاج سلطنت از محیط محدودی خارج نمی‌شد و به همین دلیل، افرادی که انتخاب می‌شدند، سعی می‌کردند به آن جنبه خانوادگی بدهند (کالمت، بی تا، ص ۶۲).

این فکر، آتش جاه‌طلبی افراد سایر خاندان‌های ممتاز و مشمول این قاعده را روشن می‌ساخت و بدین ترتیب، مانع موروثی ماندن مقام سلطنت به صورت رسمی و قانونی می‌شد. بر اثر رقابتی که به وجود می‌آمد، شورش و جنایت و کشتار رواج می‌یافت، به طوری که بیشتر پادشاهان ویزیگوت به مرگ غیرطبیعی درگذشته و به دست رقبا و مدعیان تاج و تخت کشته می‌شدند (ابن عبدالحکم، ۱۹۱۴، ص ۱۲۰). پادشاهان گوت پس از آنکه کاتولیک را به عنوان مذهب رسمی پذیرفتند، سعی داشتند تا در سازمان‌های روحانی برای خود تکیه‌گاهی پیدا کنند. در نتیجه، هریک از آنان چه وارث و چه غاصب، کوشش می‌کردند که با تشکیل مجامع عمومی روحانیون، بلافاصله به سلطنت خویش جنبه رسمی و قانونی بخشیده، از حمایت و جلب رضایت کلیسا بهره‌مند شوند. قطعنامه مجمع عمومی روحانیون از

مقام سلطنت در مورد بروز جنایت و سوء قصد حمایت می‌کرد و برای هر فردی که به جان شاه سوء قصد می‌کرد، مجازات اعدام را اعمال می‌نمود. با این حال، اگر کسی پیدا می‌شد که از مجازات نمی‌ترسید و از خودگذشتگی نشان می‌داد، می‌توانست برای تصاحب تخت و تاج اقدام کند و اگر موفق می‌شد، همان قطعنامه که باید او را محکوم کند به نفع شخص او بار دیگر صادر می‌شد و مصونیت وی را در برابر خطرات تأمین می‌نمود (Dozy, 1972, p. 249). دربار پادشاهان گوت از یک عده افسران عالی‌رتبه و شورایی مخصوص تشکیل می‌شد. در این شورا، همان افسران و عده‌ای از مالکان عمده و صاحب نفوذ شرکت داشتند که در این میان، سران روحانی نیز دیده می‌شدند. پایتخت ویزیگوت‌ها ابتدا شهر تولوز، سپس بارسلون و بالأخره هنگام حمله مسلمانان به این سرزمین، تولدو بود (کالمت، بی تا، ص ۵۶).

### شرایط نظامی و ساختار دفاعی اسپانیا

علاوه بر بی‌ثباتی جایگاه سلطنت نزد گوت‌ها و رقابت خاندان‌های اشراف برای دستیابی به حکومت و تخت شاهی، یکی دیگر از مواردی که بر ضعف حکومت گوت‌ها می‌افزود، ساختار ارتش این کشور بود. همچنان‌که سپاه رومیان هنگام ظهور اسلام وحدت و روح قومی و نیروی معنوی خود را بدان سبب که از رعایای بیگانه و مزدوران تشکیل شده بود، از دست داده بود، لشکر اسپانیا نیز چنین بود. از دیر زمانی نیروهای اصلی آن را کشاورزان نیمه‌برده و یهودیان تشکیل می‌دادند که هیچ‌کدام از اینها بنا به عللی از حاکمیت گوت‌ها رضایت نداشتند. مری وات در این باره می‌گوید:

یکی از علل عمده ضعف پادشاهان گوت، معلول وضع نابسامان سپاه بود. از حیث نظری، کلیه مردانی که می‌توانستند سلاح بگیرند، موظف بودند در صورتی که پادشاه آنان را احضار کند، به خدمت درآیند. این وظیفه از نوع تعهد یا وابستگی برده‌وار به خان که تحت نظام ملوک‌الطوایفی در قرون بعد در اروپا ظاهر شد، واسال (Vassal) نبود، بلکه هر فرد در رابطه مستقیم با پادشاه محسوب می‌شد و به وی وفادار بود. در اواخر قرن هفتم ظاهراً پادشاهان گوت در جمع‌آوری سپاه کافی به مشکلات عظیمی برخوردند. به نظر می‌رسد که ویژگی‌های نامطلوب سلطنت ناشی از مفهوم قبیله یا واحد سیاسی در نزد ژرمن‌ها بوده است که ویزیگوت‌های اسپانیا می‌کوشیدند تا در اوضاع و احوالی که مناسب آن نبود، آن را به کار ببندند (وات، ۱۳۵۹، ص ۸-۹).

زمانی که گوت‌ها وارد اسپانیا شدند و طعم نعمت صلح را پس از آن همه جولانگری و جنگ و ستیز چشیدند و مراکز قدرت را اشغال کردند، برای دفاع از ملک و دولت خود به این ارتش متکی شدند؛ ارتشی که در صفوف آن جماعتی از مردم سرکوب شده و خشمگین و انتقام‌جو نسبت به سروران و

بزرگان خود، موج می‌زد. «در این تردیدی نبود که شمار نیمه‌بردگان در ارتش بسی بیش از آزادمردان بود. معنی این امر جز این نبود که سپاهیان که باید از دولت دفاع کنند، ترجیح می‌دادند که برای رهایی از ستم فرمانروایان خود، دست به دامن دشمن‌زندان» (Dozy, 1972, p. 289). گوت‌ها مدت‌ها بود که خصال سپاهی‌گری را از دست فروهشته و به زندگی سراسر نوشخواری و لذت‌جویی گرویده بودند و در آن رفاه و بی‌خیالی عیش و نوش، عزمشان سست و دلآوری‌هایشان به بطالت بدل شده بود و دیگر از آن جنگاورانی که رم را به زانو درآورده و سرزمین‌های میان دانوب و دریای محیط را زیر پی سپرده بودند، خبری نبود.

آری زمانی که اعراب مسلمان به سرزمین اسپانیا حمله بردند، گوت‌ها در پس صخره‌های جبال پیرنه غرق در خواب خوشی بودند؛ نه پیرانشان برج و باروها را عمارت می‌کردند و نه جوانانشان درس شمشیرزنی و نیزه‌گذاری می‌آموختند (عنان، ۱۹۳۴، ص ۲۸). بدین ترتیب، ضعف دستگاه هیئت حاکمه اسپانیا که این ضعف و ناتوانی به صورت مستقیم بر سایر بخش‌های جامعه آن روز اسپانیا اثرگذار بود، خود از عواملی گردید که پیروزی مسلمانان را تسریع نمود. برای مثال، آنچه مری وات به عنوان مشکل پادشاهان گوت در جمع‌آوری سپاه در اواخر قرن هفتم نام می‌برد، حاکی از اختلافات شدیدی است که بین نجیب‌زادگان و اشراف با شخص شاه وجود داشت که به‌رغم خواست شاه حاضر به همکاری با او نبوده و از اعزام نیرو برای یاری او خودداری می‌کردند، چنان‌که به گواه بسیاری از منابع، هنگام حمله مسلمانان به اسپانیا، این مسئله به خوبی خود را نشان داد و بخش عمده‌ای از سپاه اسپانیا که تحت سیطره و حاکمیت نجیب‌زادگان مخالف رودریگ - پادشاه وقت اسپانیا - بودند، به مسلمانان پیوستند یا صحنه نبرد را به نفع مسلمانان ترک گفتند (ابن قوطیه، بی‌تا، ص ۳۱).

### اوضاع دینی و شرایط اقلیت‌های مذهبی

از لحاظ مذهبی دوره تسلط ویزیگوت‌ها بر اسپانیا را می‌توان به دو دوره تقسیم کرد. تا زمانی که گوت‌ها به آیین مسیحیت و خداپرستی روی نیاورده و در اعتقادات بت‌پرستانه خود بودند، مردم سرزمین‌های اروپای غربی، اعم از مسیحی یا بت‌پرست، آزادی دینی بیشتری داشتند و فشاری از حکمرانان گوت بر مردم برای انتخاب دین و آیین نبود. اما از نیمه‌های قرن پنجم گوت‌ها با تحول فکری که در اندیشه مذهبی آنها به وجود آمد، تحت تأثیر مبشر قدرتمندی به نام *اولفیلا* (۳۱۰-۳۸۰ م) پذیرای آیین مسیحیت شدند. مسیحیتی را که *اولفیلا* ترویج می‌کرد، مکتب آریانیسم بود که

آریوس (Arius) رهبر کلیسای اسکندریه بنیان‌گذار آن به‌شمار می‌رود و براساس اعتقاد به خلقت و بندگی حضرت مسیح است؛ یعنی اینکه آنان بر این اعتقادند که با وجود اینکه حضرت مسیح به وصف خدایی موصوف شده است، ولی او مخلوقی بیش نیست که به دستور پروردگار و پدر همگان به وجود آمده و در نتیجه، مرتبه و شأن او پایین‌تر از مرتبه و ذات پروردگار است (آل‌علی، ۱۳۷۰، ص ۱۱). این در حالی بود که اهالی بومی و لاتین‌نژاد اسپانیا بر آیین کاتولیک بودند و به همین علت رهبران کلیسا در تضاد و تقابل با ویزیگوت‌ها قرار گرفتند (کالمت، بی‌تا، ص ۵۷). مسلک آریانی تشکیلات مرتب و مقتدری داشت و همانند سایر مذاهب دیگر مسیحیت، صاحب معبد و کلیسا بودند. کشیش‌های اعظم آریانی آزادانه از طرف شاه تعیین و منصوب می‌شدند. بنابراین، مقام سلطنت، نظارت و تسلط کاملی بر تمام دستگاه‌های مذهبی آیین داشت و به همین علت سلاطین ویزیگوت علاقه داشتند که برای پیشرفت مقاصد سیاسی خود از آریانیسم پشتیبانی کنند، زیرا آنان در تشکیلات کاتولیک نمی‌توانستند نفوذی داشته باشند (همان، ص ۵۷-۵۸). هرچند که در این دوره از طرف ویزیگوت‌های آریانی مذهب فشارهایی بر کلیسا و اربابان آن وارد می‌آمد، اما دوزی می‌نویسد که اسقفان و کشیشان کاتولیک‌مذهب، آنان را بر ژنرال‌های رومی که قبل از آنها در اسپانیا حاکمیت داشتند، ترجیح می‌دادند. وی در این باره می‌نویسد:

بربرهای ویزیگوت گرچه فاقد فضل و تقوا بودند، اما حداقل به آنچه کشیشان تعلیم می‌دادند، باور داشتند. طبع آنان مذهبی بود و هنگام خطر فقط از خداوند طلب کمک می‌کردند و قبل از مبارزه، شاهان آنها در لباس‌هایی از جنس کرباس به مناجات می‌ایستادند که این عمل برای یک ژنرال رومی تمسخرآمیز می‌نمود و اگر موفق از میدان بیرون می‌آمدند، دست خالق ابدی را در آن دخیل می‌دانستند. علاوه بر این، آنان روحانیان را به دیده احترام می‌نگریستند و فقط روحانیون آریانی خودشان را درخور احترام نمی‌دانستند، بلکه کشیش‌های کاتولیک را هم که مورد تحقیر رومیان قرار داشتند محترم می‌شمردند (Dozy, 1972, p. 223).

با این همه، پادشاهان گوت پس از چندی دریافتند که تحکیم و قوام پایه‌های سلطنت آنها در پذیرش مذهب اکثریت است. به همین علت در سال ۵۸۷ م و در زمان پادشاهی ریکارد دگرگونی و تغییری اساسی در گرایش مذهبی گوت‌ها پدید آمد و آن، تحول مذهب آریانیسم به کاتولیسیسم بود که خود تغییرات و تحولات سیاسی-اجتماعی بسیاری را در پی داشت (Ibid, p. 224). اسقفان و کشیشان احترام و نفوذ خود را از این تاریخ به دست آورده و بسیاری از کارهای اداری و اجرایی را به دست گرفتند و کلیساها به صورت نیروی تازه‌ای در صحنه ظاهر گردیده و در آغاز، روزنه‌امیدی برای بردگان و طبقات تهیدست و محروم شدند؛ امیدی که عمر آن چندان به درازا نکشید. سادگی و اعتقادات راستین گوت‌ها آنان را به احترام و تجلیل اسقفان و رهبران کلیسا وامی‌داشت. پادشاه گوت

ایمان و تدین را در اطاعت کشیشان می‌دید و معتقد بود که رهبران کلیسا می‌توانند حمایت و لطف حضرت مسیح را برای آنان تضمین کنند (آل‌علی، ۱۳۷۰، ص ۱۶).

با چنین سرسپردگانی هیچ‌وقت کلیسا خود را در اسپانیا اینچنین قدرتمند نیافته بود. توسعه نفوذ کلیسا بر طبقات مختلف به تدریج تناقص گفتار، رفتار و نیز اشتباهات آنان را آشکار کرد. از این زمان، کلیسا مالکیت خود را بر املاک و کاخ‌های متعدد و زمین‌های کشاورزی گسترش داد. با گسترش مالکیت کلیسا، رفتار کشیشان با بردگان بزرگ و خدمت‌گزاران این املاک و مزارع، از رفتار مرد روحانی و خیرخواه و نصیحت‌گو به رفتار مالک و صاحب کاری ذی‌نفع و قدرتمند تغییر یافت و حالا که از صومعه‌ها به قصرها و خانه‌های بزرگ با صدها غلام و خدمتگزار تغییر مکان داده بودند، دیگر سخن از آزاد کردن بردگان و تساوی افراد در برابر پروردگار و حضرت مسیح در میان نبود (همان).  
دوزی در این باره می‌نویسد:

روحانیون کاتولیک در هنگامی که بدعت آریانی شکوفا شد، ترحم پدران در حق فقرا ابراز می‌داشتند. آنان حتی برای فقرا بیمارستان می‌ساختند. اطمینان بر این بود که روحانیون بردگی را ریشه‌کن می‌سازند، زیرا این نهاد مغایر روحیات انسانی است. این هدف شریف که با ندای بلند توسط کلیسا در موقع ضعف و زوال آن تبلیغ می‌شد، مطمئناً آن موقع که کاملاً اقتدار یافته بود، می‌توانست به مرحله اجرا درآید، اما این خطایی بیش نبود! آن هنگام که روحانیون به قدرت رسیدند، اصولی را که هنگام درماندگی، حقارت و دوران شکنجه و عذاب خود پیشنهاد و مطرح نموده بودند، رد کردند. از این به بعد اینان مالک املاک با رعیت فراوان و کاخ‌های باشکوه و سرشار از غلامان گردیدند. این اسقف‌ها به‌زودی دریافته‌اند که هنوز موقع و زمان مناسب برای آزادی غلامان فرا نرسیده است (Dozy, 1972, p. 224).

دوزی سپس از اس/ایزیدور (Isidore) یکی از اسقف‌های معروف اسپانیا نام می‌برد و می‌گوید:

اسقف مشهور سویل که مدت‌ها مدیدی حیات و روح شوراهای تولدو را تشکیل می‌داد و توسط پدران آن شوراها، عزت کلیسای کاتولیک لقب گرفته بود. در بررسی مسایل بردگی هیچ‌گاه از مکتب همنام خود سخن به میان نمی‌آورد و به‌جای ترویج افکار مسیحیت در برابری و محبت به مخلوقات، به ترویج فلسفه و گفتار ارسطو که گفته است طبیعت بشر را دو گروه آفریده است، یکی آنکه فرمان دهد و دیگری آنکه فرمان برد، می‌پردازد و با این کار به رفتار کلیسا صحنه می‌گذارد (Ibid, p. 225).

علاوه بر مسایلی که به آنها اشاره شد، یکی دیگر از نتایج مهم تغییر مسلک ویزیکوت‌ها این بود که از این به بعد مقام سلطنت عملاً شریک سازمان‌های روحانی کاتولیک شد. علاوه بر جلسات مخصوص روحانی، جلسات دیگری نیز تشکیل می‌یافت که در آن، سران کاتولیک و اشراف و نجبای دربار متفقاً شرکت می‌جستند و در جلسات آن، که نوعی مجلس شورا بود، دربارهٔ امور کشوری بحث و تصمیم گرفته می‌شد. ریاست این شورا را طبعاً پادشاه به عهده داشت و بدین ترتیب، فرمانروایی او از صورت

مطلق، خارج و نسبی می‌شد، چون قاعداً بدون تصویب و تأیید شورا هیچ‌گونه عملی انجام نمی‌گرفت. البته اگر پادشاه مقتدر بود و شخصیت بارزی داشت، اعضای شورا تحت نفوذ او قرار می‌گرفتند و در نتیجه، نظریه‌های خود را خواه یا ناخواه اعمال می‌کرد، ولی برعکس اگر بی‌اراده و سست‌عنصر بود، شورا بر او تسلط می‌یافت.

به هر حال، بعد از پذیرش مذهب کاتولیک توسط پادشاهان ویزیکوت، شاهد افزایش قدرت کلیسا و اربابان آن و در مقابل، کاهش توان و اختیارات شاه هستیم. گفتار دوزی در این مورد شاهدهی است بر این مدعا. وی می‌نویسد:

اسقف‌ها تنها هم خود را به شکل دادن قالب فکری و قلبی شاهان - ویزیکوت - محدود نکردند، بلکه قانونگذاری و مدیریت را نیز به عهده گرفتند. آنان می‌گفتند که از طرف حضرت مسیح انتخاب شده‌اند و به‌عنوان پاسداران ملت انجام وظیفه می‌نمایند. آن هنگام که اسقف‌ها در تولدو تجمع کرده بودند، شاه با اشک و ناله از آنان التماس کرد که بین او و خدا میانجی‌گری کنند و قوانین عاقلانه و خردمندانه‌ای برای دولت وضع نمایند. در آن هنگام که اسقف‌ها در شاهان الهام می‌آفریدند که خداپرستی بایستی عمده‌ترین فضایل انسانی محسوب گردد، شاهان به نوبه خود به خوبی دریافته‌اند که خداپرستی، یعنی اطاعت از اسقف‌ها و حتی فاسدترین انسان‌ها در امور عمومی خود به هدایت و ارشاد کلیسا محتاج‌اند. بنابراین، قدرت جدیدی در دولت ایجاد گردید (Ibid, p. 224).

با توجه به آنچه گفته شد، می‌بینیم که تسلط بساط مذهبی بر دستگاه‌های کشوری از چند طریق تحقق می‌پذیرفت: ۱. با تشکیل مجامع روحانی و شورا، ۲. با دخالت‌های مستقیم اسقف‌ها در سازمان‌های اداری و ۳. به صورت صرفاً مذهبی و به اسم مبارزه با پیروان مسالک مختلف.

مجامع روحانی، یا اصلی بود که در مرکز تشکیل می‌شد و یا فرعی که در مقر اسقف‌ها برقرار می‌گردید. در جلسات این مجامع، علاوه بر بحث و اخذ تصمیم دربارهٔ امور مذهبی، به کلیه امور و شکایاتی که به آن ارجاع می‌شد، اعم از اداری و قضایی رسیدگی و احقاق حق و دستورات و احکام غیرقابل تغییر صادر می‌شد و در حقیقت، از لحاظ حقوقی، این مجامع یک نوع دیوان عالی تمییز به‌شمار می‌رفت. کلیه مأموران کشوری هنگام انجام وظیفه به‌وسیله سران روحانی راهنمایی شده و از آنان به موقع، کسب دستور می‌کردند (کالمت، بی‌تا، ص ۵۹).

خلاصه اینکه سازمان‌های مذهبی بر تمام دستگاه‌های کشوری و خصوصی نظارت عالی داشتند. اما وظایف اصلی سازمان‌های روحانی کاتولیک، همانا مبارزه با سایر مذاهب و مسلک‌ها، بخصوص آریانسیم بود و نیروی خود را بیشتر در این راه به کار می‌بردند. همچنین از دوره سلطنت ریکارد مبارزه با یهودیان شروع شد (همان). این مبارزه به مرور زمان افزایش یافت، به‌گونه‌ای که در آستانه حمله

مسلمانان به اسپانیا یهودیان در سخت‌ترین شرایط قرار داشته و مسلمانان را فرشته نجات خود می‌دانستند (همان). تا موقعی که دربار، پیرو مسلک آیین بود، یهودیان در آرامش به سر می‌بردند، چون آیین‌ها با آنان سر دشمنی نداشتند. در چنین محیطی یهودیان توانستند به فعالیت پرداخته و چون مردمی فعال بودند و اغلب صاحب اموال و ثروت فراوان شدند (همان). البته همواره مورد بغض و کینه مسیحیان بودند و نه تنها کسی به آنان اعتنایی نداشت، بلکه با انواع جور و ستم و سرکوبی مبتلا بودند. از آن هنگام که کلیسا صاحب قدرت شد، همه همت خود را به مسیحی کردن یهودیان گماشت و برای تحقق این امر از هر سختگیری و طرد و ایذا خودداری نمی‌کرد (عنان، ۱۹۳۴، ص ۲۸-۲۹). مری وات دو عامل را در اذیت و آزار یهودیان مؤثر می‌داند و می‌گوید:

عدم درک نیاز به تجارت از طرف ویزیکوت‌ها یکی از عوامل رفتار سخت با یهودیان در اسپانیا بوده است، زیرا بسیاری از یهودیان تاجریسه بودند. عامل دیگر، ارتباط نزدیک اسقف‌ها با پادشاهان بود و بسیاری از کارهای حکومت در شوراها کلیسا فیصله داده می‌شد و این مراجع کلیسایی طبیعتاً تحت تأثیر ملاحظات کلامی و دینی قرار داشتند و یهودیان را دشمن می‌دانستند (وات، ۱۳۵۹، ص ۱۰).

در عصر یکی از پادشاهان گوت موسوم به سیزبرت شاه که ابن‌اثیر از او به نام سیفوط نام می‌برد (ابن‌اثیر، بی‌تا، ص ۱۶۴)، یهودیان میان دو چیز مخیر شدند: یا مسیحی شدن و یا تبعید و مصادره اموال، پس بسیاری از روی اکراه یا به دروغ در سال ۶۱۶م کیش مسیحیت اختیار کردند (عنان، ۱۹۳۴، ص ۲۹). اما چون دگرگون کردن کیش از محنت و آزارشان نکاست، دست به توطئه زده و به فکر انقلاب و آشوب افتادند. به همین سبب بسیاری از یهودیان با طرف‌های یهودی خویش در شمال آفریقا رابطه برقرار کردند که آنان را یاری دهند (وات، ۱۳۵۹، ص ۱۰). البته توطئه بیش از آنکه به ثمر رسد کشف گردید. اثریکا، شاه وقت گوت‌ها، فرمان داد که آنها را به شدت عقوبت کنند. کشیشان برای ابراز نظر درباره این تصمیم در طلیطله (تولدو) اجتماع کردند و فرمان شاه را تصویب نمودند و یهودیان را بدین اتهام که برای برانداختن حکومت توطئه کرده‌اند و از مسیحیت که پیش از این بدان گرویده بودند، مرتد شده‌اند، به زیر شکنجه کشیدند (عنان، ۱۹۳۴، ص ۲۹). مقرر شد در سراسر ولایات اسپانیا املاکشان مصادره شود و در اختیار سلطان قرار گیرد. همچنین یهودیان از همه جا طرد شده و تا ابد برده مسیحیان باشند و پادشاه حق دارد آنها را به هرکه خواهد به‌عنوان برده ببخشد و تا هنگامی که بر کیش خویش باقی هستند، از هیچ آزادی بهره‌مند نباشند. همچنین اگر نزد ایشان برده مسیحی هست، آزاد شود و برخی از اموالشان به بردگان آزادشده تعلق گیرد و نیز مقرر شد که فرزندانشان را از سن هفت سالگی از آنان جدا کرده و بر آیین مسیح پرورش دهند. مرد یهودی حق دارد کنیز مسیحی را به

زنی گیرد و زن یهودی حق ندارد جز به مسیحی شوی کند (آیتی، ۱۳۴۰، ص ۷-۸). به هر حال، این‌گونه مبارزات مستبدانه مذهبی در نیمه دوم قرن هفتم ادامه یافت و موجب نارضایتی عده بی‌شماری از اهالی کشور اسپانیا را فراهم ساخت. به قول کالمت چگونه ممکن است با این صدمات، حتی یهودیان هم دشمن سرسخت دربار ویزیکوت نشوند و به سهم خود در تهیه زمینه مساعد برای حمله اعرابی که منجر به انحلال فرمانروایی سلسله ویزیکوت می‌شد، با یکدیگر تشریک مساعی و جدیت نمایند (کالمت، بی‌تا، ص ۶۰). مری وات در این‌باره می‌گوید:

ممکن است احساسات قوی یهودیان، مسلمین را به حمله و هجوم به اسپانیا تشویق کرده باشد و یهودیان آفریقای شمالی بدون شک حاضر بودند کلیه اطلاعاتی را که در دست داشتند، در اختیار مسلمین قرار دهند، به هر حال هنگامی که مسلمین سپاه ویزیکوت را شکست دادند، یهودیان مطمئناً همه کمک‌های لازم را به آنها کرده بودند (وات، ۱۳۵۹، ص ۱۰).

فیلیپ حتی پس از بیان گزارش‌های مربوط به اذیت و آزار یهودیان از همکاری نزدیک آنها با مسلمانان خبر می‌دهد و می‌نویسد: «از اینجا معلوم توان داشت که چرا مسلمانان در آن دولت که در اسپانیا به پیکار بودند، شهرهای مفتوح را به دست یهودیان می‌سپردند» (حتی، ۱۳۶۶، ص ۶۴).

به هر حال، با توجه به همه این مطالب حتی اگر به اطمینان مری وات در مورد همکاری نزدیک یهودیان با مسلمانان فاتح سخن نگوئیم، اما مسلماً شدت آزار و اذیت‌های پادشاهان گوت و کشیشان مذهبی در این مورد به حدی بوده است که حتی اگر آنها با مسلمانان همکاری جدی نداشته‌اند، دست‌کم در برابر ورود مسلمانان هم مقاومتی نکرده و ورود آنها را به اسپانیا فرصتی مغتنم برای آزادی خود می‌دانستند.

### اوضاع اجتماعی و شرایط طبقات جامعه

علاوه بر مسائلی که به آنها اشاره شد، وضعیت نابسامان جامعه اسپانیا از حیث عدم رعایت عدالت و انصاف در بین طبقات مختلف این جامعه، از جمله عواملی بود که پیروزی مسلمانان را تسریع کرد. نارضایتی قشرهای مختلف جامعه از حکومت گوت‌ها باعث شد تا این اقشار به امید دستیابی به خواسته‌های خود، حاکمیت کشور را در برابر حمله مسلمانان تنها گذارند. در یک بررسی اجمالی از اوضاع اسپانیا در زمان گوت‌ها و قبل از ورود مسلمانان به این سرزمین می‌توان گفت که در زمان حاکمیت گوت‌ها، تغییرات چندانی در اوضاع و احوال جامعه اسپانیای عصر رومی پدید نیامد. اشرافیت روم باستان همچنان ثروت و سیطره خود را در اختیار داشت. آن دسته از



شهرنشینان، بازرگانان و صاحبان مزارع کوچک که آزاد بودند، زیرنفوذ اقویا و در حالتی میان آزادی و بردگی روزگار می‌گذرانیدند (مونس، ۱۳۷۳، ص ۴۱). دوزی از این طبقه با «برزگر» یاد می‌کند و در توصیف آنان می‌گوید:

برزگری حالتی بود بین غلامی و آزادی، اینان از یک طرف موظف بودند تا به‌عنوان کشاورز، زمین‌های بایر و متروک را آباد سازند، و از سوی دیگر، در صورت نیاز، به صورت سرباز در اختیار ارتش قرار گیرند. بنابراین، دارای سازمان و قوانین خاص خود بودند. برزگران که بر روی زمین مالک، کشت و زرع می‌کردند، موظف بودند سهم معینی از تولید محصول را به مالک دهند. اما در کل، وضع برزگران بهتر از غلامان بود؛ برخلاف غلامان آنان حق ازدواج قانونی داشتند و می‌توانستند مالک زمین بشوند و امکان کمی وجود داشت که اربابان، زمین برزگران را توقیف نمایند. ولی تحویل و واگذاری زمین به بیگانگان با موافقت ارباب مقدور بود و از نظر قانون آنان غلام و برده صرف محسوب نمی‌شدند. برزگران مالیات‌های شخصی به دولت می‌پرداختند و مشمول خدمت اجباری هم می‌شدند. از طرف دیگر، برزگران همچون غلامان تابع قانون تنبیه بدنی بودند و نمی‌توانستند عفو و رهایی از مجازات را جست‌وجو کنند. آنها درواقع، غلامان و نوکران زمین بودند نه یک شخص مستقل؛ به زمین و اراضی که کشت می‌کردند وابسته بودند و در این راستا روابط موروثی و غیرقابل‌الغاء وجود داشت. مالک زمین بدون برزگران نمی‌توانست از زمین‌های خود بهره‌بردار و بدون مزارع خود هم نمی‌توانست از برزگران سود جوید (Dozy, 1972, p. 216).

بقیه مردم هم یا زمین‌برده (سروازه) بودند و یا بردگانی که در راه تأمین منافع اقلیت ثروتمند حاکم جان می‌کنند (مونس، ۱۳۷۳، ص ۴۱). دوزی در این باره می‌گوید:

طبقه بدبخت دیگر، طبقه بردگان بود که مانند گاو و یا کالاهای خانگی خرید و فروش می‌شدند. این طبقه در مقایسه با اربابان خود، شمار زیادی را تشکیل می‌دادند و چه‌بسا مرد آزاده‌ای با وجود ضایعات و زیان‌های زیادی که در جنگ‌های داخلی متحمل شده بود، بیش از چهار هزار برده داشت. یک ارباب می‌توانست برده‌ای را به سیصد ضربه شلاق محکوم کند، به‌خاطر اینکه او را برای تهیه آب جوش منتظر گذاشته است (Ibid, p. 217).

دوزی سپس به نتیجه این اعمال اشاره می‌کند و می‌گوید:

برزگران و بردگان برای اینکه خود را از ظلم صاحبان خود و مالکین زمین و دولت خلاص کنند، یک تدبیر و راه چاره بیشتر نداشتند و آن هم گریز به جنگل‌ها و راهزنی کردن بود. ماندن و زندگی کردن در جنگل‌ها، زندگی انسان‌های اولیه را تداعی می‌کرد، اما با این وسیله اینان انتقام خود را از ستمگران از طریق غارت عمارت‌های آنان می‌گرفتند. اگر ثروتمندی به چنگ آنها می‌افتاد می‌بایست غرامت‌گرانی بپردازد و شکنجه‌های دهشتناکی را بچشد و گاهی بسیاری از این گروه‌های چپاولگر به هم می‌پیوستند و با وحدت خود، تشکیل سپاه غارتگر می‌دادند. آن‌گاه دیگر خود را فقط به راهزنی محدود نمی‌کردند، بلکه حتی شهرها را نیز تهدید می‌کردند (Ibid, p. 218).

هرچند در کنار این مسئله، شهرها در ایام ویزیگوت‌ها وضعی بسیار بدتر از ایام رومی‌ها داشتند و بسیاری از امتیازات شهری خود را از دست داده بودند که شاید علت آن را بتوان این‌گونه بیان کرد که به‌طور کلی ویزیگوت‌ها با زمینه فکری عقب‌افتاده‌شان مشکل بود که منافع تجارت و زندگی شهری را درک کنند (وات، ۱۳۵۹، ص ۹-۱۰).

اما در کنار این طبقات که از آنها نام برده شد، ثروتمندان برای حفظ دارایی‌های خود، دست در دست‌گوت‌ها گذاشته بودند. گروه زیادی از آنان در مزارع به کشاورزی، اشتغال داشتند، اما اغلب ایشان در شهرها در اردوگاه‌هایی نظامی به سر می‌بردند و از طریق باج و خراج و مالیات‌های تحمیلی بر کشاورزان و شهرنشینان ضعیف امرار معاش می‌کردند. این تحمیل‌ها به قدری شدید بود که حال و روز این طبقه از مردم شدیداً به وخامت گرایید (عنان، ۱۹۳۴، ص ۱۲۶). دوزی با تشریح وضعیت این طبقه (ثروتمندان) به‌خوبی نشان می‌دهد که اختلافات طبقاتی در جامعه آن روز اسپانیا تا چه اندازه زیاد بوده است، به‌گونه‌ای که این جامعه از درون، آماده طغیان و انفجار بود و تنها منتظر جرقه‌ای بود که حمله مسلمانان این جرقه را ایجاد کرد. وی در این مورد می‌نویسد:

ثروتمندان و تمام کسانی که در دستگاه حکومت صاحب منصب رفیعی بودند و یا شاه صرفاً به آنان، عنوان و درجه اعطا کرده بود، از هرگونه مالیات که طبقه متوسط را در فشار گذاشته بود، معاف بودند. زندگی اینها مشحون از زنبارگی و ناز و نعمت لجام‌گسیخته بود. آنان در عمارت‌های باشکوهی در کنار رودخانه‌های آرام روزگار می‌گذرانند؛ رودخانه‌هایی که تصویر تاکستان‌ها و درختان زیتون در آن جلوه می‌نمود. روزهای آنها صرف قمار، آوازخوانی، اسب‌سواری و جشن و سرور می‌شد. در آنجا در سالن‌های مملو از آویزه‌های گلدوزی‌شده و تزئینات پارسی و آشوری، غلامان هر روز بهترین نوع گوشت و غنی‌ترین شراب‌ها را بر روی میز غذا می‌چیدند و مهمان‌ها بر نیمکت‌هایی که بر روی آنها اشعاری بدیع‌سرانه نوشته شده بود، می‌نشستند و کنسرت موسیقی‌دانان و نغمه‌خوانان، آنان را سرگرم می‌ساختند و یا دسته‌های رقاصان دختر به استقبال آنها می‌رفتند. آری چنین جلوه‌ای از ثروت و مال در بین ثروتمندان حاکم بود، اما این جلوه در مقابل، بر فقر و فلاکت طبقه بزرگ دیگری از جامعه می‌افزود (Dozy, 1972, p. 215-216).

نکته دیگری که در مورد گوت‌ها قابل‌گفتن است اینکه آنها به لحاظ ارزش‌های انسانی و تشکیلات، از دیگر طوایف وحشی مستقر در شبه‌جزیره ایبری و حتی از خود واندال‌ها نیز منحط‌تر بودند، زیرا واندال‌ها بر سرزمین‌هایی که در آنها فرود می‌آمدند، به تقلید از امپراطوری بزرگ رومی‌ها که همه چیز را تحت پوشش خود قرار می‌داد، تکالیف مشقت‌باری تحمیل نمی‌کردند، بلکه نظام گذشته را با همه خوبی‌ها و بدی‌هایش از بین می‌بردند. اما گوت‌ها علاوه بر حفظ جنبه‌های منفی این نظام، بدی‌های

خود را نیز بر آن افزودند و بدین ترتیب، ضرر و زیان آنها دامن همگان، از مزارع کوچک و بردگان بینوا تا ثروتمندان زمین‌دار را گرفت (Legendre, 1938, p. 167).

واندال‌ها و سوئبی‌ها در امور مذهبی مردم دخالتی نکردند، اما گوت‌ها - چنان‌که گفته شد - در این زمینه نیز دخالت کرده، مخالفان دینی خود را تحت فشار و ستم قرار دادند. آن زمان که خود آیین کیش بودند با کاتولیک‌ها بدرفتاری و سخت‌گیری می‌کردند و سپس در دوران بعدی، بنای بدرفتاری با یهودیان را گذاشتند، به طوری که گرایش به رهایی از چنگال این حکومت در جان آنان جوانه زد و به سبب آزار و ستمی که بر آنها می‌رفت چند بار سر به شورش برداشتند، گرچه موفق نشدند و بسیاری از آنها ناچار دین مسیح را پذیرفتند (حسن، ۱۳۷۳، ص ۳۹۰). بدین ترتیب، بلای گوت‌ها دامنگیر همه مردم شد.

در یک جمع‌بندی کلی از آنچه که درباره اوضاع سیاسی، نظامی، مذهبی و اجتماعی اسپانیا مقارن با حمله مسلمانان گفته شد می‌توان چنین نتیجه گرفت که ضعف و بی‌ثباتی دستگاه سلطنت، نزاع و رقابت میان اشراف و نجیب‌زادگان جنگ‌های داخلی، نبودن روح سربازی و سلحشوری در میان حاکمان گوت، خمودی، بی‌انگیزگی و عدم وابستگی افراد بومی و عادی به حکومت، اختلافات طبقاتی و فشارهای کمرشکن بر طبقات پایین جامعه و بالأخره تفتیش عقاید و بسیاری از مسائل دیگر، از جمله حالاتی بودند که حاکمان گوت در زمان ورود اعراب مسلمان با آن روبه‌رو بودند. دوزی در توصیف اسپانیا مقارن با حمله مسلمانان می‌نویسد: «تمام بافت جامعه آن روز در وضع اسف‌باری بود. شرارت، حضوری مستمر داشت. از تمام آنچه که این سرزمین صاحب بود چیزی به نام اسپانیا بر جای نمانده بود» (Dozy, 1972, p. 215).

با این اوصاف که گفته شد، طبیعی بود که مسلمانان در حمله موفق خود به اسپانیا نه تنها با مقاومت آنچنانی روبه‌رو نشوند، بلکه به علت شرایط حاکم در آنجا بسیاری از بخش‌های جامعه، آنان را منجیان خود می‌دانستند که برای رهایی آنها آمده‌اند.

### نتیجه‌گیری

بر اساس آنچه گفته شد، به نظر می‌رسد فتح سریع اسپانیا و عدم مقاومت و حتی همکاری مردم این سرزمین با مسلمانان در بسیاری از موارد نشان‌دهنده اوضاع نابسامان این کشور در آستانه ورود مسلمانان است. ویژگی‌گوت‌ها پس از اینکه در ابتدای قرن پنجم میلادی با شکست دادن رومی‌ها بر

سرزمین اسپانیا مسلط شدند، تغییر عمده‌ای در رفتارهای سیاسی - اجتماعی و مذهبی خود در مقایسه با رومی‌ها به وجود نیاوردند. این قوم از آنجاکه مردمانی جنگجو و عاری از فرهنگ و تمدن بودند، پس از ورود به این کشور بسیاری از آبادی‌ها و آثار تمدن را در این کشور منهدم ساختند. از سوی دیگر، تغییر مذهب این قوم به آیین کاتولیک، باعث شد تا حاکمیت گوت‌ها تحت تأثیر کشیشان و اسقفان کلیسا به اذیت و آزار پیروان سایر ادیان پرداخته و محیطی مملو از وحشت و خشونت را در نتیجه این تفتیش عقاید به وجود آورند. در کنار این مسئله هرچه بر قدرت کلیسا و اربابان آن افزوده می‌شد، در مقابل توان و اختیارات شاه کاهش می‌یافت. به همین علت در آستانه حمله مسلمانان به اسپانیا پادشاهان این کشور شدیداً تحت تأثیر اربابان کلیسا قرار داشتند و در نتیجه این تأثیر فرمان‌هایی را صادر می‌کردند که خشم و نارضایتی مردم را به دنبال داشت.

از طرف دیگر، سیستم طبقاتی موجود در اسپانیا در آغاز حمله مسلمانان از جمله عوامل نارضایتی مردم این کشور بود. تقسیم مردم این کشور به طبقات اشراف و نجیب‌زادگان، اربابان کلیسا، مردمان عادی یا بزرگان و طبقه غلامان یا بردگان باعث شده بود تا از عدالت و برابری در این سرزمین حتی نامی باقی نماند. اشاره دوزی به این مسئله که چه بسا اشراف‌زاده‌ای ممکن بود تا چهار هزار برده داشته باشد؛ آشکارا از گستردگی برده‌داری در اسپانیا حکایت می‌کند. وابستگی بسیاری از این بردگان به زمین‌ها و خرید و فروش آنها باعث گردیده بود که این افراد ضمن نارضایتی از حکومت وقت در پی فرصت و موقعیتی باشند تا خشم و نفرت خود را از این حاکمیت گوت‌ها آشکار ساخته و علیه آنها قیام کنند.

از جمله مسائل دیگری که در ضعف و ناتوانی حاکمان گوت مؤثر بود، ایجاد روحیه رفاه‌زدگی و فاصله گرفتن از خصلت‌های نظامی‌گری و خوی جنگجویی در میان آنها بود. ویژگی‌گوت‌ها در آستانه حمله مسلمانان، دیگر آن جنگاورانی که روم را به زانو درآوردند، نبودند. ساختار ارتش ویژگی‌گوت‌ها در این زمان متشکل از جماعتی از مردم سرکوب‌شده، خشمگین و انتقام‌گیرنده از سروران و بزرگان خود بود که این صفوف را عمدتاً کشاورزان نیمه‌برده و یهودیان تشکیل می‌دادند؛ کسانی که به هیچ‌وجه از حاکمیت گوت‌ها رضایت نداشته و آرزوی نابودی آنها را در سر می‌پروراندند. از سوی دیگر، بی‌ثباتی جایگاه سلطنت در نتیجه انتخابی بودن پادشاهی در میان گوت‌ها باعث می‌شد تا امرا و بزرگان گوتی پس از مرگ هر پادشاهی به اندیشه دستیابی به سلطنت افتاده و به رقابت و نزاع با یکدیگر بپردازند. در واقع، انتخابی بودن پادشاه باعث شده بود

### منابع

- ابن الاثیر، عزالدین، (۱۹۸۷م) *الکامل فی التاریخ*، بیروت، دارالکتب العلمیة.
- ، (بی تا)، *تاریخ کامل بزرگ اسلام و ایران*، ترجمه عباس خلیلی، تهران، انتشارات علمی.
- ابن عبدالحکم، عبدالرحمن بن عبدالله، (۱۹۱۴م) *فتوح مصر و اخبارها*، پاریس، مطبعة مجلس المعارف الفرنساوی.
- ابن عذاری، مراکشی، (بی تا) *البيان المغرب فی اخبار الملوک الاندلس و المغرب*، به کوشش لوی پروونسال، بیروت، دارالثقافة.
- ابن قوطیه، ابوبکر محمد بن عمر، (بی تا) *تاریخ فتح اندلس*، ترجمه حمیدرضا شیخی، مشهد، آستان قدس رضوی ع. اسلامی زاد، حمید، (۱۳۷۵) *اسپانیا*، تهران، وزارت امور خارجه.
- آل علی، نورالدین، (۱۳۷۰) *اسلام در غرب*، تهران، دانشگاه تهران.
- آیتی، محمدابراهیم، (۱۳۴۰) *آندلس یا تاریخ حکومت مسلمین در اروپا*، تهران، دانشگاه تهران.
- بلاذری، احمد بن یحیی بن جابر، (۱۳۶۷)، *فتوح البلدان*، ترجمه محمد توکل، تهران، نشر نقره.
- بیضون، ابراهیم، (۱۴۰۶ق)، *الدولة العربية فی اسبانية من الفتح حتى سقوط الخلافة*، بیروت، دارالنهضة العربية.
- حتی، فلیپ (۱۳۶۶)، *تاریخ عرب*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، آگاه.
- حسن، ابراهیم حسن، (۱۳۷۳) *تاریخ سیاسی اسلام*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، جاویدان.
- طبری، محمد بن جریر، (۱۳۷۵) *تاریخ طبری*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، اساطیر.
- علی، امیر، (۱۳۶۶)، *تاریخ عرب و اسلام*، ترجمه فخرداعی گیلانی، تهران، گنجینه.
- عنان، محمد عبدالله، (۱۹۳۴م) *دولة الاسلام فی الاندلس (العصر الاول)*، قاهره، دارالحکمة.
- ، (۱۳۶۶)، *تاریخ دولت اسلامی در اندلس*، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران، مؤسسه کیهان.
- کالمت، (۱۳۶۸)، *تاریخ اسپانیا*، ترجمه امیر معزی (حسام الدوله)، تهران، دنیای کتاب.
- لوبون، گوستاو، (بی تا)، *تمدن اسلام و عرب*، ترجمه سیدهاشم حسینی، تهران، کتاب فروشی اسلامی.
- مونس، حسین، (۱۳۷۳)، *سپیده دم اندلس*، ترجمه حمیدرضا شیخی، مشهد، آستان قدس رضوی.
- وات، مونتگومری، (۱۳۵۹)، *اسپانیای اسلامی*، ترجمه محمدعلی طالقانی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، (۱۳۷۴)، *تاریخ یعقوبی*، ترجمه محمدابراهیم آیتی، چ هفتم، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.

Bleye, Aguado,(1950) *Manual de Historia de espana*, vol.2, Madrid.

Dozy, Reinhart, (1932), *Histori redes musulmans despagne*, leyden (Holland),e,l.Brills. a .

—, (1881) *Historia de los Arabes en Espana*, Madrid.

—, (1972), *spanishislam*, London, frank.

Legendre ,Maurice, (1938), *Nouvelle histoire d Espagne*.

Masdeu,J.F, (1940), *Historia crítica de Espana*, Madrid.

*The encyclopaedia of islam*,(1690) New edition, London, luzac & co.